

بررسی و تحلیل

مرجعیت زنان ● در فتاوی‌ای عالمان دینی



محمدحسن نجفی *

برخی فقیهان معاصر معتقدند: «زن نمی‌تواند مفتی و مرجع مردم در مسائل
واحکام دین گردد، هرچند اعلم علمای عصر خویش باشد.» برآیند این موضوع
را از چند نگاه بررسی کنیم، که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

۱. مرجعیت زن در احکام اسلامی برای زن و مرد؛
۲. مرجعیت زن در احکام اسلامی برای زنان؛
۳. مرجعیت زن برای زنان در احکام ویژه زنان.

و طبیعی را نادیده بگیرند، در عمل شعارش رنگ می‌بازد و زن هرگز حقوق مساوی با مرد را پیدا نمی‌کند.

از آن جا که اسلام دینی است فطری و هم‌ساز با طبیعت و سرشت انسان، در برنامه‌هایی که برای هدایت و کمال انسان می‌دهد، تفاوت‌های موجود را در نظر دارد.

تفاوت‌های بین زن و مرد، در برخی از دستورها و تعالیم اسلامی، از همین مبنا نشئت می‌گیرد. مثلاً در بیان مسئولیت‌ها و تکالیف انسان سه نوع حکم وجود دارد:

۱. احکامی که عمومی‌اند، از هرکس که شرایط تکلیف را داشته باشد، خواسته شده است، زن باشد یا مرد؛

۲. احکامی که به لحاظ ویژگی‌های روحی و جسمی هر یک از زن و مرد، به یکی از آن دو اختصاص یافته است؛

۳. احکامی که لزوم انجام آن از زنان برداشته شده است، ولی در صورت انجام، کاری شایسته تحقق یافته و همانند مردان مستحق پاداش خواهند بود.

با این پیش فرض، مرجعیت

در احکام، یعنی پذیرش مسئولیت افتا، جزء کدام یک از سه نوع وظایف یاد شده است. آیا (افتا) همانند اکثر تکالیف و احکام اسلامی، زن و مرد در انجام آن یکسانند؟ یا اختصاص به مردان دارد و اگر زنی به مقام اجتهاد و استنباط نایل شد و

برخی فقیهان معاصر معتقدند: «زن نمی‌تواند مفتی و مرجع مردم در مسائل و احکام دین گردد، هر چند اعلم علمای عصر خویش باشد.» برآنیم این موضوع را از چند نگاه بررسی کنیم، که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

۱. مرجعیت زن در احکام اسلامی برای زن و مرد؛

۲. مرجعیت زن در احکام اسلامی برای زنان؛

۳. مرجعیت زن برای زنان در احکام ویژه زنان.

زن و مرد در بینش اسلامی، هر دو انسانند، هویتی یگانه دارند و از گوهری واحد برآمده‌اند. اسلام، طبیعت زن را نه پست‌تر از مرد می‌داند و نه همانند او. بدان سبب یکی زن است و دیگری مرد، در بسیاری از جهات طبیعی و غریزی مشابه هم نیستند. اختلاف و نیز عدم تشابه، نه موجب امتیاز یکی است و نه دلیل نقص دیگری. تداوم حیات بشر و نیاز زندگی اجتماعی او طبیعت این دو را ناهمگون و نامساوی خواسته تا مکمل یکدیگر گردند و در تکاپوی زندگی هماهنگ با هم باشند. این تمایزهای طبیعی، ایجاب می‌کند، زن و مرد

از جنبه‌های حقوقی، کفیری و پذیرش مسئولیت‌های فردی و اجتماعی نیز یکسان نباشند و تفاوت‌هایی هر چند اندک، در این زمینه‌ها داشته باشند. این موضوع در دنیای غرب، که شعار تساوی حقوق زن و مرد را می‌دهند و می‌خواهند بسیاری از تفاوت‌های غریزی

زن و مرد در بینش اسلامی، هر دو انسانند، هویتی یگانه دارند و از گوهری واحد برآمده‌اند. اسلام، طبیعت زن را نه پست‌تر از مرد می‌داند و نه همانند او. بدان سبب یکی زن است و دیگری مرد، در بسیاری از جهات طبیعی و غریزی مشابه هم نیستند.

و بلوغ، می‌رساند که مرد بودن شرط لازم برای مرجعیت است، به گونه‌ای که اگر زنی به مقام عالی اجتهاد رسید، حق تصدی مقام افتارا ندارد و فتوای او برای دیگران حجت نیست، هر چند آن دیگران زنان باشند و حتی در مسائل اختصاصی خود آنان باشد، چنان که برخی بر این مطلب تصریح کرده‌اند: مثلاً سؤال شد: آیا زن می‌تواند مرجع تقلید شود؟ مرجع تقلید زنان در مسائل مختص به آن‌ها چگونه؟ در جواب می‌فرماید:

تقلید از زن صحیح نیست.^۳

● دلایل جواز

روح تعالیم اسلام و اصول کلی آن، اقتضا می‌کند که زن نیز همانند مرد در صورت داشتن شرایط، بتواند عهده‌دار مسئولیت افتا گردد و به عنوان مرجع تقلید، برای دیگران فتوا دهد. قبل از نقد و بررسی دلایل کسانی که تصدی مقام افتا را برای زن جایز نمی‌دانند، به برخی از این اصول کلی اشاره گذرا داریم و توضیح بیشتر در ضمن نقد و بررسی خواهد آمد:

۱. تعلیم و تعلم در اسلام جایگاه با ارزش و والایی دارد؛ که زنان و هم مردان به فراگیری دانش ترغیب شده‌اند:

«طلب العلم فريضة على كل مسلم و مسلمة.»^۴ اسلام، آموختن دانش دین را برای

اهل نظر در مسائل اسلامی شد، نظریه‌اش تنها برای خودش اعتبار دارد و نمی‌تواند به عنوان مفتی و مرجع تقلید برای دیگران فتوا بدهد. یا این که بر زنان لازم نیست خود را به زحمت اندازند و مدارج عالی اجتهاد را طی کنند، تا به منصب افتا دست یابند، ولی اگر زنی این زحمت را بر خود روا داشت و توانایی اجتهاد و استنباط احکام اسلامی را پیدا کرد، فتوا و نظریه‌اش نه تنها برای خود

بلکه برای دیگران نیز اعتبار دارد. به تعبیر اصطلاحی و علمی آن، نخواستن پذیرش مسئولیت افتا از زنان، رخصت است نه عزیمت.

مرحوم سید محمد کاظم یزدی در عروة الوثقی، در شرایط مفتی و مرجع تقلید، مرد بودن را در ردیف عدالت و بلوغ از شرایط بر شمرده است: «يشترط في المجتهد امون البلوغ والعقل والإيمان والعدالة والرجولية»^۱. «فقهای معاصر، نوعاً به پیروی از ایشان در ابتدای رساله‌های

عملیه خود، در موقع بیان شرایط مرجع تقلید، مرد بودن را شرط مسلم می‌دانند. نظیر آیه‌الله بروجردی، که در رساله عملیه خود می‌نویسد: «از مجتهدی باید تقلید کرد که مرد، بالغ، عاقل و باشد.»^۲ مشابه این عبارت در رساله عملیه حضرت امام و سایر آیات عظام نیز آمده است. قراردادن (ذکورت) در ردیف عدالت

آموختن دانش در اسلام اختصاص به طبقه‌ای خاص ندارد؛ پیمودن مراحل عالی دانش در انحصار گروهی خاص نیست و هر کس به مقدار توانایی و استعداد خویش می‌تواند در کسب علم و دانش بکوشد و در هر رشته‌ای از علوم به مراحل عالی دست یابد، زن یا مرد باشد. وجود زنان دانشمند، محدث و فقیه در تاریخ اسلام به ویژه سده‌های نخستین شاهد این مدعاست.

زنان تا به آن حد از اهمیت قرار داده که زن می‌تواند فراگرفتن بخشی از دین را به عنوان مهریه خود قرار دهد. سنتی که پیامبر گرامی اسلام ﷺ از همان ابتدا بنیان گذاشت تا به جاهلیت آن روز که نه به زن ارزش می‌داد و نه مجال دستیابی به

ارزش‌ها، بفهماند که هم کسب علم و دانش و نیز دستیابی به آن، همسان با مردان برای زن ارزش است.

۲. آموختن دانش در اسلام اختصاص به طبقه‌ای خاص ندارد؛ پیمودن مراحل عالی دانش در انحصار گروهی خاص نیست و هرکس به مقدار توانایی و استعداد خویش می‌تواند در کسب علم و دانش بکوشد و در هر رشته‌ای از علوم به مراحل عالی دست یابد، زن یا مرد باشد. وجود زنان دانشمند، محدث و فقیه در تاریخ اسلام به ویژه سده‌های نخستین شاهد این مدعاست، که در این نوشتار به نمونه‌هایی از آنان اشاره خواهد شد.

۳. اظهار نظر در دین و مسائل آن؛ اگر از روی بصیرت و آگاهی و برخاسته از مبانی صحیح و پذیرفته شده باشد، نه تنها جایز که برای تلاش‌گر آن اجر و پاداش فراوان در بردارد، زن یا مرد باشد. وقتی پذیرفتیم که زنان می‌توانند دانش دین بیاموزند و به مراحل عالی اجتهاد و استنباط دست یابند، افتا و بیان نظریه را نیز که ثمره طبیعی حق

اجتهاد و استنباط است، باید بپذیریم. زن و یا مرد بودن، نه بر قوت و اعتبار علمی چیزی می‌افزاید و نه از قوت و اعتبار علمی چیزی می‌کاهد. از این رو، همگان اتفاق نظر دارند که فتوا و نظریه مجتهد زن درباره خود او معتبر است.

۴. عمومیت جواز تقلید؛ از آن جا که دست‌یابی به احکام و وظایف شرعی براساس اجتهاد و استنباط برای همگان ممکن نیست، اسلام اجازه داده است که آن گروه از افراد که توانایی فهم وظایف شرعی خویش را براساس اجتهاد ندارند، از کسانی که به مقام اجتهاد نائل آمده‌اند، با ملاحظه شرایط دیگر، پیروی کنند و نظر آنان را ملاک عمل خویش قرار دهند. دلایل جواز تقلید که مهم‌ترین آن‌ها سیره عقلا و مورد تأیید شرع است، عمومیت دارد؛ زیرا سیره عقلا در تمامی امور بر رجوع به خیره و متخصص است، خواه مرد باشد یا زن و این سیره، همان گونه که فتوای فقیه مرد را برای دیگران اعتبار می‌دهد، فتوای فقیه زن را نیز مشروعیت و اعتبار می‌بخشد.

۵. اصل اشتراك در تکالیف؛ طبیعت زن و مرد، در بسیاری از امور متفاوت است و این تفاوت، موجب تمایز آنان در برخی از احکام و مقررات شریعت می‌گردد، ولی نباید فراموش کرد که نسبت این تمایزها به موارد تشابه بسیار اندک است، زیرا مخاطب تبشیرها و اندازهای الهی و محور تکالیف و دستورهای

آیه شریفه نفی مرجعیت زن برای مردان خواهد کرد، نه نفی اصل مرجعیت را. حال آن که ادعای قائلان به اشتراط ذکورت، اعم از این است که مرجع برای زنان باشد، یا زنان و مردان.

۲. «... وَهَنَّ مِثْلَ الَّذِي عَلِمَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلِمَهُنَّ دَرَجَةً»^۹
 ۳. «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى»^{۱۰}

در خانه‌های خود بمانید و زینت‌های خود را آشکار نکنید، چنان که در زمان جاهلیت می‌کردند.

مخاطب آیه، گرچه زنان پیامبرند، لکن اختصاص به آنان ندارد و خداوند مطابق این دستور، زنان مسلمانان را به خانه‌نشینی و عدم ارتباط و آمدوشد با نامحرمان فرمان داده است. بنابراین، هر کاری که منافات با این دستور الهی داشته باشد، تصدی آن برای زنان جایز نیست و مقام افتا و مرجعیت، به طور طبیعی، ارتباط با مردان اجنبی را به دنبال دارد.

پاسخ: طبق باور بسیاری از مفسران، با توجه به صدر و ذیل آیه، دستور اختصاص به زنان پیامبر دارد و به فرض عمومیت، فرمانی ارشادی است نه الزامی. از این رو، هیچ فقیهی به مقتضای ظاهر این آیه، فتوا به وجوب خانه‌نشینی و حرمت آمدوشد زنان در جامعه را نداده است.

مقصود از: «قرن فی بیوتکن» خانه‌نشینی و انزوا از جامعه نیست و گرنه زنان پیامبر^ص که

اسلامی، انسان است. این همان است که بار سنگین مسئولیت‌پذیری را که آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها، با تمامی عظمت‌شان، تحمل پذیرش آن رانداشتند، بردوش گرفت:

«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ...»^۵

قائلان به اشتراط ذکورت در مرجعیت، به دلایلی استناد می‌کنند.

○ الف) آیات قرآن کریم

آیاتی که امکان دارد قائلان به ممنوعیت بدان‌ها تمسک جویند:

۱. «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَمِمَّا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ»^۸

تصدی مقام افتا، از اموری نیست که نیاز به توانایی‌های جسمی و فکری فوق‌العاده‌ای داشته باشد که از زنان بر نیاید، زیرا آنچه در مرجعیت مهم است، توانایی علمی و قدرت بر استنباط احکام الهی می‌باشد، که همگان با اتفاق نظر معتقدند زن همانند مرد می‌تواند به این مقام برسد. زیرا کار مرجع و مفتی، بیان حکم خداست. هیچ‌گونه سلطه‌ای بر مقلدان خویش پیدا نمی‌کند. آنچه او می‌گوید، صرفاً بیان حلال و حرام است و اگر تعهدی و الزامی برای مقلدان می‌آید به اعتبار حکم الهی می‌باشد، نه به اعتبار فرمان مفتی. بنابراین، افتا موجب سلطه زن بر مرد نمی‌شود، تا این که با قیمومت جنس مرد بر زن منافات داشته باشد.

به فرض چشم‌پوشی از همه این نکات،

مخاطبان اصلی آیه هستند، هیچ کدام نه در زمان حیات و نه بعد آن حضرت، به این دستور عمل نکرده‌اند. سیره خود پیامبر ﷺ نیز، چنان که اشاره خواهد شد، خلاف این بوده است، زیرا آن حضرت نوعاً در جنگ‌ها و مسافرت‌ها یکی از همسران خود را همراه می‌بردند.

زنان پیامبر ﷺ، در جامعه آموشد، داشته‌اند، برای مردم نقل حدیث می‌کردند، مردان به حضورشان می‌رفته‌اند که احادیث پیامبر ﷺ را از آنان بشنوند. ام سلمه به دفاع از ولایت پای در مسجد می‌نهد و در حضور خلیفه و حاضران گواهی می‌دهد و با این همه، تنها عایشه است که برای همراهی با طلحه و زبیر، در جنگ جمل، ملامت می‌شود و همگان او را نکوهش می‌کنند که به آیه شریفه: «قرن فی بیوتکن» عمل نکرده است، چنان که او نیز خود را در واپسین روزهای عمرش بر مخالفت با این دستور سرزنش می‌کند. این تلقی اصحاب پیامبر ﷺ نشان می‌دهد مقصود آیه، وجوب خانه نشینی بر زنان پیامبر ﷺ نیست، بلکه هدف حفظ حرمت حریم نبوی است.

به فرض این که مقصود از آیه شریفه، وجوب خانه نشینی برای زنان پیامبر و دیگر زنان مسلمان باشد، باز دلیل بر مدعا نیست، زیرا ممکن است زنی فقیه و دانشمند در خانه بنشیند، فتوای خود را بنویسد و در اختیار دیگران بگذارد و یا این که از طریق محارم یا مقلدان خود در ارتباط باشد، چنان که مراجع

مرد هم نوعاً، از طریق فرزندان و خاضان بیت، با مردم در ارتباط هستند. بنابراین، تصدی مقام افتا و مرجعیت، برای زن با نشستن در خانه منافات ندارد.

○ (ب) روایات و احادیث

درباره اهمیت افتا، ویژگی‌های مفتی و بر خردداشتن از فتوا به غیر روایات بسیار است، ولی درباره شرط ذکوریت در مفتی، نفیاً و اثباتاً، در این روایات تصریح نشده است. از این رو، مدعیان شرط ذکوریت در مفتی، برای اثبات منظور خود به روایاتی استدلال کرده‌اند که دلالت آن‌ها غیر مستقیم است. این روایات را می‌توان به ترتیب ذیل تقسیم کرد:

○ ۱. قضاوت و داوری

در باب قضا، روایاتی است که به خوبی از آن‌ها اختصاص قضاوت به مردان استفاده می‌شود. مانند: «مقبوله عمر بن حنظله»^{۱۱} و «مشهوره ابی خدیجه»^{۱۲} در این دو روایت، امام صادق (ع) پس از آن که شیعیان را از مراجعه به قاضیان جور بر حذر می‌دارد، می‌فرماید: «ینظران من کان منکم» و در مشهوره می‌فرماید: «ولکن انظروالی رجل منکم» تکیه بر ضمیر مذکر (منکم) و تصریح بر لفظ (رجل) نشان دهنده عنایتی است که اسلام به جنس مذکر در تصدی قضاوت دارد. وقتی برای داوری بین مردم، که بیان حکم جزئی و خاص است، مرد بودن شرط باشد، فتوا، که بیان حکم کلی است و مورد ابتلای عموم مردم، چگونه می‌تواند مشروط به چنین شرطی نباشد.

پاسخ: استفاده اختصاص قضاوت به مردان

اشتراک ذکورت در مفتی، تلازم بین افتا و قضاوت را انکار کرده و این دلیل را مخدوش دانسته‌اند.^{۱۳} و برخی از فقها که حتی شرایط مفتی را بر مقبوله عمرین حنظله استوار کرده‌اند، اسمی از شرط ذکورت در مفتی به میان نیاورده‌اند. نظیر شهید اول در مقدمه کتاب ذکری به هنگام برشمردن شرایط مفتی می‌نویسد:

يعتبر في الفقيه امور ثلاثة عشر
قد نَبّه عليها في مقبولة عمرين
حنظله... الأول الأيمان والثاني؛^{۱۴}
در فقيه (متصدی افتا)

سیزده چیز معتبر است که مقبوله عمرین حنظله به آن‌ها توجه داده است.

با این که سیزده شرط را با توجه به مقبوله به تفصیل بیان می‌کند نامی از ذکورت نمی‌برد. محقق کرکی نیز به هنگام بیان شرایط مفتی می‌نویسد: «اصحاب ما، اوصاف معتبر در فقیه مفتی را از مقبوله عمرین حنظله و مانند آن گرفته‌اند.»^{۱۵} آن‌گاه، او در جای دیگر شرایط سیزده گانه در مفتی را با اشاره به همان مقبوله، به تفصیل برمی‌شمرد، بدون آن که اسمی از شرط ذکورت برده باشد.^{۱۶} این گونه فهمیده می‌شود که حتی اگر ما حدیث مقبوله را شامل قاضی و مفتی بدانیم و بپذیریم که او در مقام بیان اوصاف فقیه است، قاضی باشد یا مفتی، باز هم اختصاص شرط ذکورت از آن

از این دو روایت، مشکل است، زیرا امکان دارد قید «رجل» در روایت از باب غلبه باشد. در زبان عرب خطاب‌های عموم، غالباً به صیغه و ضمیر مذکر می‌آید، مانند خطاب‌های مذکری که در قرآن و احادیث آمده و مقصود اعم از زن و مرد است. یا قید «رجل» ناظر به معمول و متعارف زمان است، زیرا در آن زمان قاضیان مرد بوده‌اند و معمول بر این نبوده که زنان قضاوت کنند. و از همه مهم‌تر، استفاده اختصاص از کلمه «رجل» مبتنی بر پذیرش

مفهوم لقب است و در جای خود مسلم شده که لقب مفهوم ندارد.

بر فرض استفاده اختصاص قضاوت به مردان، قیاس افتا به قضاوت مع الفارق است، زیرا امکان دارد ممنوعیت زن از قضاوت (به فرض صحت) برای روح لطیف و قلب سرشار از مهر و عطوفت او باشد که در برابر عجز و لابه مجرمان به زانو درآید یا برای این باشد که قضاوت در ماهیت خود، برخورد با مردان و گفت‌وگوی با اجنبی را به دنبال دارد و در شرع این امور برای زن ناپسند است. ولی چنان که اشاره شد، مستلزم هیچ‌یک از این امور نیست. هر یک از این احتمال‌ها، مانع از مقایسه‌ای است که باید در آن مشابهت کامل باشد. از این رو، برخی از مدعیان

● به فرض این که مقصود از آیه شریفه، وجوب خانه‌نشینی برای زنان پیامبر و دیگر زنان مسلمان باشد، باز دلیل بر مدعا نیست، زیرا ممکن است زنی فقیه و دانشمند در خانه بنشیند، فتوای خود را بنویسد و در اختیار دیگران بگذارد و یا این که از طریق محارم یا مقلدان خود در ارتباط باشد، چنان که مراجع مرد هم نوعاً، از طریق فرزندان و خاضان بیت، با مردم در ارتباط هستند. بنابراین، تصدی مقام افتا و مرجعیت، برای زن بانسختن در خانه منافات ندارد.

استفاده نمی شود. و شاید برای ناتمام بودن این دو حدیث در اثبات مدعا بوده است که برخی از مدعیان شرط ذکورت همین دلیل را به گونه ای دیگر مطرح کرده و گفته اند:

وحدة المناط فی بابی القضاء والإفتاء مع معلومیة اشتراط الرجولة فی القضاء للإجماع والروایات الخاصة^{۱۷}.

ایشان اصل اشتراط ذکورت در قاضی را به کمک اجماع و روایات مسلم گرفته اند و با ادعای وحدت ملاک، حکم را به مفتی نیز سرایت داده اند. البته در بحث زن و قضاوت خواهیم آورد که بر شرط ذکورت در قاضی، اجماعی محقق نشده است و به فرض تحقق، چون مدرک آن معلوم است، خود به تنهایی اعتباری ندارد و مدارک موجود هم (روایات خاصه که ایشان اشاره کرده اند) در اثبات شرط ذکورت ناتوانند. با صرف نظر از همه این ها، به دست آوردن وحدت ملاک و مناط بین قضاوت و افتا، کاری دشوار است، زیرا

تفاوت بین این دو، چنان که اشاره شد، چنان است که مانع از مقایسه این دو به یک دیگر است.

۲. ولایت و رهبری

دسته دیگر روایاتی است که به بیان ویژگی های رهبری در اسلام می پردازد. در برخی از این روایات، زنان را شایسته احراز رهبری نمی داند و جامعه را از تن دادن به ولایت و رهبری

زنان بر حذر می دارد و مرجعیت تقلید، خود نوعی رهبری و امامت است. از جمله این روایات و شاید مهم ترین آن ها، حدیث نبوی اکرم صلی الله علیه و آله است که می فرماید: «لن یفلح قوم ولوا أمرهم امرأة»؛^{۱۸} گروهی که زمام کار خویش به زنی سپارند، هرگز رستگار نشوند.

این حدیث شریف، با اختلاف تعبیری که در منابع حدیثی دارد، بر این نکته اساسی تکیه دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله، آن قوم و جمعیتی را که رهبری زن را می پذیرد خواه در رأس نظام باشد، یا در بخشی از آن، از فلاح و رستگاری به دور دانسته و آنان را مذمت می نماید. به طور طبیعی، چنین پیامبری اجازه نمی دهد که امت خود، به چنین بلیه ای گرفتار آید. و از آن جایی که این حدیث، از نظر سند، بسیار ضعیف است و در منابع روایی معتبر شیعه نیامده و تنها شیخ طوسی در کتاب خلاف برای نفی قضاوت زن به آن تمسک جسته است و دیگران هم در کتاب های فقهی این حدیث را از آن بزرگوار نقل کرده

اند. بسیاری از علما و محققان اهل سنت، بر سند این روایت، خرده گرفته و راویان آن را تضعیف کرده اند.

● نقد این دو دسته از احادیث

۱. مخالف نص آیات قرآن است؛ حدیثی که مخالف قرآن باشد، طبق ضابطه مسلم در حدیث شناسی، باید آن را کنار گذاشت که اعتباری ندارد.

● شرط ذکورت در قاضی، اجماعی محقق نشده است و به فرض تحقق، چون مدرک آن معلوم است، خود به تنهایی اعتباری ندارد و مدارک موجود هم (روایات خاصه که ایشان اشاره کرده اند) در اثبات شرط ذکورت ناتوانند. با صرف نظر از همه این ها، به دست آوردن وحدت ملاک و مناط بین قضاوت و افتا، کاری دشوار است.

زیرا مرجعیت و رهبری نه در نوع مسئولیت یکسانند و نه از جهت لوازم و تبعاتی که به دنبال دارند. چون در حکومت، ارتباط با مردان و حضور مجامع عمومی برای حاکم امری اجتناب ناپذیر است، به خلاف مرجعیت در افتا، که مفتی می تواند بدون تماس و برخورد با دیگران، مسئولیت خویش را انجام دهد.

○ ۳. امامت جماعت

روایاتی در این باره است که زنان را از امامت جماعت منع می کنند. براساس این نوع روایات، وقتی زنی نتواند در یکی از موضوعات دین، آن هم برای جمع محدود پیشوایی کند، چگونه مجاز خواهد بود در تمامی مسائل دین مقتدا و راهبر آنان گردد. وقتی مردم نتوانند در برخی از افعال نمازشان از زن تبعیت نمایند، چگونه می تواند در تمام امور دین خود پیرو او باشند.

مقایسه افتا و مرجعیت و پیشوایی در بیان احکام مردم، به امامت در نماز جماعت توجیهی ندارد. مطابق این مقایسه، باید زن برای زنان بتواند مفتی و مرجع تقلید باشد، زیرا امامت جماعت زن برای زنان بدون اشکال است، چنان که روایات به آن تصریح کرده اند.^{۲۳} و حال آن که مدعیان شرط ذکورت در مفتی، آن را اعم دانسته اند.

○ ج) اجماع

از دیگر دلایل اشتراط ذکورت در مفتی، اجماع و اتفاقی است که به شهید ثانی نسبت داده اند. مرحوم شهید ثانی در کتاب قضای شرح

توضیح این که این حدیث، به پیامبر ﷺ نسبت داده شده که آن حضرت ﷺ فرمودند: «جامعه ای که زنان در آن رهبری و ولایت داشته باشند، به رستگاری نمی رسد.» اگر مقصود روایت، ولایت و رهبری به معنای حکومت باشد، با نمونه ای که قرآن از حاکمیت زن در عصر حضرت سلیمان علیه السلام نقل می کند، مخالف است؛ زیرا خداوند، از زنی سخن می گوید که حاکم علی الاطلاق قوم خویش بوده و با درایت و بینش صحیح، جامعه خود را به صلاح و سعادت رهبری کرده است^{۱۹} و طغیان علیه پیامبران الهی علیهم السلام بسان فرعون و نمرود نداشته است. قرآن کریم با یادآوری این نمونه، و آن هم با ذکر تفصیل و جزئیات، در کناردها ملاً و مترف و مستکبر، نه تنها ستایش از روش این زن در حکومت می کند، بلکه تأیید ضمنی از او، به عنوان حاکم و رهبر جامعه است. و اگر مقصود حدیث، نفی ولایت از زنان در امور جزئی جامعه باشد، در این صورت محتوای حدیث، با این آیه شریفه مخالف است:

«وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ...»^{۲۰}

○ ۳. با توجه به موقعیت صدور حدیث، محتوای آن مربوط به ولایت به معنای حکومت است نه مطلق ولایت؛ زیرا این سخن را پیامبر ﷺ هنگامی فرموده است که خبر هلاکت کسری و جانشینی دختر او را به آن حضرت دادند.^{۲۲} بنابراین، تعمیم حکم به مورد افتا و مرجعیت، قیاس مع الفارق است،

ثانی ادعای اتفاق بر آن نموده است. هرچند دلیل دیگری بر آن نیست.»^{۲۷} مرحوم فیروزآبادی نیز در عنایة الأصول (شرح کفایة الأصول) پس از ذکر شرایط مفتی، از قول شهید ثانی و اجماعی که به او نسبت می‌دهد، می‌نویسد:

اما البلوغ والذکورة وطهارة المولد فان تمّ فیها الأجماع فهو الا فلیس فیما بایدینا من الأدلة ما یدل علی اعتبارها؛^{۲۸}

اما بلوغ و ذکورت و پاک‌زادی اگر دلیل اجماع بر اعتبار این شرایط در مفتی تمام نباشد، دلیل دیگری، از آنچه در دست‌رس است، بر اعتبار این شرایط، در مفتی نیست. برخی از بزرگان، این اجماع را تنها دلیل معتبر دانسته‌اند. بنابراین باید این دلیل را از چند جهت و بادقت بیشتری بررسی شود و نیز بررسی کرد که آیا استناد اجماع به شهید ثانی، صحیح است یا خیر. به نظر نگارنده، چنین اجماعی نه پیش از او و نه پس از او تحقق نیافته است.

با بررسی آثار فقها، نکات ذیل به خوبی روشن می‌شود:

۱. شرط ذکورت در مفتی اختلافی است؛
۲. بیشتر فقها ذکورت را شرط نمی‌دانند (بنابراین که عدم تعرض را دلیل عدم اعتقاد بدانیم)؛
۳. به فرض این که عدم تعرض را دلیل بر عدم اشتراط

لمعه پس از این سخن شهید اول: «وفي الغيبة ینفذ قضاء الفقیه الجامع لشرائط الأفتاء»؛^{۲۴} در زمان غیبت قضاوت فقیه جامع شرایط افتا نافذ است.» در توضیح شرایط افتا نوشته است:

وهی البلوغ والعقل والذکورة والأیمان والعدالة وطهارة المولد اجماعاً؛^{۲۵} شرایط افتا، به اتفاق، عبارتند از: بلوغ، عقل، ذکورت، ایمان، عدالت و پاک‌زادی.

این سخن شهید، برخی را بر این داشته است که بگویند: شهید مدعی اجماع بر شرط ذکورت در مفتی است.

صاحب فصول می‌نویسد:

واعلم أنّ الشهید الثانی عدّ فی اول کتاب القضاء من الروضة فی شرایط الأفتاء الذکورية وطهارة المولد والنطق والكتابة والحریة وادعی الأجماع علی الأولین؛^{۲۶}

شهید ثانی در اول کتاب قضای روضه، ذکورت، پاک‌زادی، قدرت بر سخن‌گویی و نوشتن و حریت را از شرایط

مفتی شمرده و بردوتای اول (ذکورت و پاک‌زادی) ادعای اجماع کرده است.

مرحوم شیخ جعفر شوشتی، در کتاب منهج الرشاد که رساله عملیه ایشان است، به تفصیل از شرایط مفتی می‌آورد و می‌گوید: «ششم: ذکورت. هرگاه مجتهد زن باشد، تقلید از او جایز نیست. بنابر آنچه شهید

مرجعیت و رهبری نه در نوع مسئولیت یکسانند و نه از جهت لوازم و تبعاتی که به دنبال دارند. چون در حکومت، ارتباط با مردان و حضور مجامع عمومی برای حاکم امری اجتناب‌ناپذیر است، به خلاف مرجعیت در افتا، که مفتی می‌تواند بدون تماس و برخورد با دیگران، مسئولیت خویش را انجام دهد.

همچون زنان دوران جاهلیت اولی، به گردش و خودنمایی نپردازید.

در تفسیر و تحلیل آیه یادشده برخی آورده‌اند: «آیا می‌توان میان خانه‌نشینی و میان آشکارگشتن در صف مردان و فریاد برآوردن و سخنرانی نمودن و تنازع و تخصص و محاجه و امثال این‌ها که لازمه امور عامه است، مخصوصاً در اموری که بحث و جدل در پی دارد، مثل مجلس شورا جمع نمود.»^{۳۹} اینان با تکیه بر مذاق شریعت که خود فهمیده‌اند، زن را از احراز منصب افتا ممنوع کرده‌اند و تقلید از او را جایز نشمرده‌اند.

برخی دیگر با این که دلایل جواز تقلید را شامل فقیه زن نیز دانسته‌اند و بر دلایل قائلان به اشتراط ذکوریت در مفتی، نقد زده‌اند، ولی مذاق شریعت را تنها دلیل پذیرفته می‌دانند و بر آن فتوا داده‌اند. در این باره سخن آیه‌الله العظمی خوئی، کامل‌ترین و جامع‌ترین این

نوع دیدگاه است. ایشان پس از آن که دلایل قائلان به اشتراط ذکوریت را نقد و بررسی می‌کند چنین نتیجه می‌گیرد:

اذا لم یقم دلیل علی ان الرجولیه معتبره فی المقلد بل مقتضی الاطلاقات والسیره العقلاییه عدم الفرق بین الأناث والرجال.

بنابر نظر ایشان، نه تنها دلیلی بر اعتبار رجولیت در مرجع تقلید نیست که مقتضای اطلاقات و سیره عقلا

نگیریم، دلیل اثبات به طریق اولی نخواهد بود.

بنابراین ادعای اجماع در چنین موردی بسیار بی پایه و اساس خواهد بود. اینک، جای این سخن است که پس دعوی اجماع شهید ثانی، بر چه مبنایی استوار است؟ آیا گزاف گفته یا مقصود چیز دیگر است؟ گرچه از ظاهر کلام مرحوم شهید همان فهمیده می‌شود که برخی فهمیده‌اند و به او نسبت داده‌اند، لکن قراین و شواهد دلالت می‌کند که این ظاهر مقصود وی نیست. وی می‌خواهد شرایط فقیهی را بیان کند که بر منصب قضاوت می‌نشیند، نه فقیهی که بر منصب فتوا. به بیان دیگر، وی ویژگی‌های مفتی را بیان می‌کند که قاضی باشد، نه مطلق مفتی را.

○ (د) مذاق شریعت

گروهی مذاق شریعت را دلیل می‌آورند.

به پندار اینان، مذاق شریعت، حکم می‌کند که: زنان در پس پرده قرار بگیرند و از هرگونه کار اجتماعی، سیاسی و مگر در هنگام ضرورت، دامن برچینند که این فضیلتی است برای آنان. برای اثبات این نظریه، به آیات و روایاتی تمسک جسته‌اند. از جمله به آیه:

«وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى»؛

در خانه‌های خود بنشینید و

آیا می‌توان میان خانه‌نشینی و میان آشکارگشتن در صف مردان و فریاد برآوردن و سخنرانی نمودن و تنازع و تخصص و محاجه و امثال این‌ها که لازمه امور عامه است، مخصوصاً در اموری که بحث و جدل در پی دارد، مثل مجلس شورا جمع نمود.» اینان با تکیه بر مذاق شریعت که خود فهمیده‌اند، زن را از احراز منصب افتا ممنوع کرده‌اند و تقلید از او را جایز نشمرده‌اند.

هم سانی زن و مرد در مرجعیت تقلید است. آن گاه از این مبنا صرف نظر نموده و به استناد مذاق شریعت، فتوا به اعتبار ذکوریت در مرجع تقلید داده و تقلید از زن را به هیچ وجه جایز نشموده است:

والصحيح ان المقلد يعتبر فيه الرجولية ولايسوغ تقليد المرأة بوجه وذلك لانتقاد استفدنا من مذاق الشارع ان الوظيفة المرغوبة من النساء انما هي التحجب والتستر وتصدى الامور البيتيه دون التدخل فيما ينافي تلك الامور ومن الظاهر ان التصدى للافتاء بحسب العادة جعل النفس في معرض الرجوع والسؤال لانهما مقتضى الرئاسة للمسلمين ولايرضى الشارع بجعل المرأة نفسها معرضاً لذلك ابدأ كيف ولم يرض بامامتها للرجال في صلاة الجماعة فما ظنك بكونها قائمة بامورهم

ومديرة لشئون المجتمع ومتصدية للزعامة الكبرى للمسلمين. وبهذا الأمر المرتكز القطعي في اذهان المتشرعة يقيد الاطلاق ويردع عن السير العقلانية الجارية على رجوع الجاهل الى العالم مطلقاً رجلاً كان او امرأة.^{۳۰}

بنابر نظریات ایشان:

۱. مرد بودن در مرجع تقلید، شرط لازم است و تقلید از زن هرگز جایز نیست؛
۲. مذاق شریعت حکم می کند که: زن وظیفه دارد حجاب و پوشش خود را حفظ کند و به کارهای منزل مشغول

شود؛

۳. ارتکاز ذهنی متشرعان و متدینان نیز مطابق همین مذاق شریعت است؛

۴. تصدی مقام افتا زن را در مقام پرسش و پاسخ قرار می دهد و این با وظیفه اصلی او که حفظ حجاب و دوری از مردان و نامحرمان است، منافات دارد و شارع، هرگز به چنین امری راضی نیست؛

۵. براساس این مذاق شریعت و ارتکاز ذهنی متشرعان، هم اطلاقات ادله جواز نقلی را تقیید می کنیم که فرقی بین زن و مرد نمی گذاشت، و هم سیره عقلا را کنار می گذاریم که تفاوتی بین زن و مرد نمی دید. به اجمال استدلال ایشان بر دو پایه استوار است:

۱. تصدی مقام افتا، با حفظ حجاب و تستر منافات دارد؛

۲. مذاق شریعت حکم می کند که زنان به کارهای منزل بپردازند و خود را در معرض دید مردان قرار ندهند. درباره بخش نخست سخن ایشان، اشاره کرده ایم که تصدی مقام افتا، درک درست از حوادث واقعه، نیازهای زمان و استنباط احکام از منابع است. اگر مقصود ایشان، از (زعامت کبری) مقام افتا و مرجعیت باشد که با پوشش منافاتی

در اسلام، زن افزون بر مسئولیت اداره خانه و تربیت فرزندان، که از مهم ترین وظایف اوست، در بسیاری از مسئولیت های اجتماعی با مردان شریک است و ایفای نقش می کند و انجام این وظایف خواه و ناخواه، او را از حصار خانه به صحنه های اجتماع می کشاند. این نه تنها با حفظ حجاب و عفاف که وظیفه دیگر اوست، منافات ندارد که او را در انجام بهتر مسئولیت های اجتماعی یاری می کند. آری، آنچه منافات دارد و جوب خانه نشینی زن است که ابدأ اسلام آن را نخواست است.

غیرممکن است. برای این موضوع، افزون بر سخنانی از معصومان علیهم‌السلام و قرآن کریم، سیره و افعال پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه علیهم‌السلام و متشرع را نیز مطالعه کرد. باید دید زنان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امامان علیهم‌السلام و نزدیکان آنان چگونه عمل می‌کرده‌اند. رفتار زنان در صدر اسلام، چگونه بوده است. آیا پس از پذیرش دین اسلام، همه فعالیت‌های اجتماعی را به کنار نهاده و انزوا گزیده‌اند؟ یا افزون بر اداره خانه، در بسیاری از موارد، در اداره جامعه، شریک مردان بوده‌اند و در صحنه‌های اجتماعی حضور می‌یافته‌اند. و تنها به روابط خود با مردان حریم داده‌اند.

در اسلام، زن افزون بر مسئولیت اداره خانه و تربیت فرزندان، که از مهم‌ترین وظایف اوست، در بسیاری از مسئولیت‌های اجتماعی با مردان شریک است و ایفای نقش می‌کند و انجام این وظایف خواه و ناخواه، او را از حصار خانه به صحنه‌های اجتماع می‌کشاند. این نه تنها با حفظ حجاب و عفاف که وظیفه دیگر اوست، منافات ندارد که او را در انجام بهتر مسئولیت‌های اجتماعی یاری می‌کند. آری، آنچه منافات دارد وجوب خانه‌نشینی زن است که ابداً اسلام آن را نخواست است.

پی‌نوشت:

- * عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۱. سید محمدکاظم طباطبایی، عروة الوثقی، احکام تقلید، مسأله ۲۲.

ندارد و اگر مقصود رهبری سیاسی، اجتماعی باشد، این که شأن هر مرجع و مفتی نیست، بلکه تنها کسی می‌تواند عهده‌دار این مقام گردد که علاوه بر توانایی اجتهاد و استنباط، ویژگی‌های لازم را نیز داشته باشد. در این صورت، اگر منعی برای زن باشد، از آن جهت خواهد بود که در امام و رهبر مسلمانان ذکورت شرط است و ارتباطی به مرجعیت در احکام ندارد. یکی دانستن این دو، برای بسیاری منشأ اشتباه شده است.

و اما بخش دوم کلام و در حقیقت پایه اصلی استدلال ایشان که مذاق شریعت و متشرعان را به پایه‌ای از قوت می‌دانند که هم اطلاقات را تقیید می‌کند و هم می‌توان در پرتو آن به سیره عقلا اهمیتی نداد!

از این رو، باید دید مذاق شریعت درباره زن، بر چه پایه‌ای استوار است. آیا همان‌گونه است که اینان ادعا می‌کنند باید زن از حضور در صحنه‌های اجتماعی به جز موارد ضرورت، بازماند؟ یا این که مذاق شریعت، درباره زن، بر حفظ حجاب و رعایت حریم میان زن و مرد است و این، نه تنها با پذیرش مسئولیت‌های اجتماعی منافات ندارد، بلکه در مواردی باید زنان آن را بپذیرند. باید توجه داشت که دست‌یابی به مذاق شریعت، چندان آسان نبوده و نیست تا با مروری مختصر و دیدن چند حدیث بتوان ادعای کلی نمود. شریعت، دستگاه و سیستمی به هم پیوسته است و در یافتن مذاق شرع، در یک بخش بدون تصویر و برداشتی از کل شریعت، نادرست و

١٧. سیدمحمد شیرازی، الفقه، ج ١، ص ٢١٧.
١٨. سنن نسائی، بشرح الحافظ جلال الدین سیوطی و حاشیة الامام السندي، ج ٤، ص ٢٣٧، دارالفکر، بیروت.
١٩. نحل، آیات ٢٠-٤٤.
٢٠. توبه، آیه ٧١.
٢١. آیه اللہ سید احمد خوانساری، جامع المدارک، ج ٦، ص ٧.
٢٢. سنن نسائی، ج ٤، ص ٢٣٧.
٢٣. وسائل الشیعه، ج ٥، ص ٤٠، باب ٢٠ از ابواب صلوة الجماعة.
٢٤. اللمعة الدمشقیه، تصحیح و تحقیق کلانتر، ج ٣، ص ٦٢، دارالعالم الاسلامی، بیروت.
٢٥. همنان، ج ٣، ص ٦٢.
٢٦. فصول، ص ٤٢٤، چاپ سنگی.
٢٧. شیخ جعفر شوشتری، منهج الرشاد، ص ١٨.
٢٨. فیروزآبادی، عنایة الأصول، ج ٦، ص ٢٩٣، اسلامیه، تهران.
٢٩. سیدمحمد حسین حسینی تهرانی، رساله بديعه، ص ١٤٣، انتشارات حکمت، تهران.
٣٠. آیه اللہ خوئی، التنقیح فی شرح عروة الوثقی، ج ١، ص ٢٢٦.
٢. آیه اللہ بروجردی، رساله توضیح المسائل، احکام تقلید، مسئله ٢.
٣. حسینعلی منتظری، رساله استفتائات.
٤. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ١، ص ١٧٧، مؤسسه الوفاء، بیروت.
٥. احزاب، آیه ٧٢.
٦. نحل، آیه ٩٧.
٧. احزاب، آیه ٣٥.
٨. نساء، آیه ٣٤.
٩. بقره، آیه ٢٢٨.
١٠. احزاب، آیه ٣٣.
١١. حرّ عاملی، وسائل الشیعه، تحقیق و تصحیح شیخ عبدالرحیم ربانی شیرازی، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
١٢. همنان، ج ١٨، ص ١٠٠.
١٣. سیدابوالقاسم خوئی، التنقیح فی شرح عروة الوثقی، ج ١، ص ٢٢٥، انصاریان، قم.
١٤. محمدبن مکی العاملی، ذکرى، ج ٢، چاپ سنگی.
١٥. محقق کرکی، رسائل، ج ١، ص ١٤٣، انتشارات کتابخانه مرعشی.
١٦. همنان، ج ١، ص ١٦٧ و ١٦٨.